

جدال بر سر امکان امید

انسدادِ بازشناسی و بازتوزیع

پژمان برخورداري

1) از مولفه‌های حیاتی يك حکمرانی شایسته معطوف به عدالت اجتماعی مدنظر قرار دادن دو اصل مهم بازشناسی یا به رسمیت شناسی (recognition) و بازتوزیع (redistribution) است. بازشناسی که واجد سابقه دیرینه‌ای در مباحث فلسفی است، دلالت‌های مهمی هم در حوزه معرفت‌شناسی و هم در فلسفه عملی و سیاسی دارد، بالاخص این مفهوم بنیادی را هگل برای چاره‌اندیشی در مساله بحران فرهنگ مدرن و همچنین ایضاح نظریه فاعلیت به کار برد.

برخی مفسران دو سطح از بازشناسی را در نوشته‌های هگل تشخیص داده‌اند: بازشناسی بینافردی که اغلب میان دو فرد روی می‌دهد، یعنی دو سوژه خودآگاه همدیگر را در تمامیت خویش به رسمیت شناخته و در پی بلع یا حذف یکدیگر نیستند، بلکه هویت و رشد خود را در ایجاد مجال برای بسط و توسعه دیگری می‌بینند؛ اما سطح دوم بازشناسی به رابطه میان افراد و نهادهای اجتماعی برمی‌گردد. در اینجا هگل مفهوم بین‌الذنهانی حق فیشته را به عنوان مبنایی برای مفهوم بازشناسی بسط می‌دهد. از این رو می‌گوید رابطه میان افراد و نهادهای اجتماعی رابطه‌ای مبتنی بر بازشناسی بین‌الذنهانی است؛ یعنی فرد باید علایق و منافع خود را به عنوان علایق و منافع در نظر بگیرد که در نهادهای اجتماعی بازتاب یافته‌اند. اما اگر فرد از طریق نهادهای اجتماعی باز شناخته نشود، به از خودبیگانگی و واگرایی دچار خواهد شد. بر این اساس هگل حکم به عدم امکان جدایی میان آزادی و بازشناسی می‌دهد.

2) مراد از مساله بازتوزیع نیز در این متن بیشتر دلالتی اقتصادی و معطوف به بازتولید مادی افراد دارد. اهمیت مساله بازتوزیع در وجه اقتصادی عدالت اجتماعی به این معناست که در يك فضای «آزاد و شفاف» که امکان رقابت آزادانه و بدون محدودیت شهروندان آزاد و برابر، بر مبنای توانمندی‌های متفاوت در گروه‌بندی‌های شغلی و صنفی مختلف وجود دارد، [پس از تأمین همگانی حداقل‌های لازم برای بازتولید اولیه (تغذیه، بهداشت، مسکن)] همواره این امکان وجود

دارد که يك قشر يا طبقه دست به انحصار ثروت زده و اليگارشيهاي فاسدي در بدنه اقتصادي شكل دهند که موجب شکاف درآمدي مابين اقشار بالايي و پاييني اجتماع شود، اين نابرابري به مرور رضایت ذهني و عيني زندگي تعداد قابل ملاحظه‌اي از جمعیت فرودست شده را کاهش داده و تهدید بالقوه‌اي براي يکپارچگي اجتماعي تلقي ميشود، بنا بر اصل انصاف قوه اجرائيه دموکراتيک، مستقل و کارآمد بايد به ميانجي سازوکارهاي متنوعي ثروت مازاد را به شيوه متناسبي بازتوزيع کند و اين شکاف را کاهش دهد تا از خودبيگانگي افراد را با وضعيت صنفی، سازماني و در کل اجتماعي‌شان بکاهد.

3) حال با ذکر اين دو مقدمه ابتدايي و در گرماگرم غلبان اجتماعي کنوني تلاشي مقدماتي خواهيم داشت براي تبين جاگه بازشناسي و بازتوزيع در وضعيت فعلي جامعه ايراني. برآورد مرکز آمار و بانک مرکزي از ميزان هزينه و درآمد خانوار در دهکهاي مختلف درآمدي نشان مي‌دهد که اختلاف زيادي ميان دهکهاي بالا و پايين وجود دارد. براساس گزارش بانک مرکزي، مجموع هزينه يك خانواده از دهک اول (فقير) در طول سال 7 ميليون و 138 هزار تومان برآورد شده است. در مقابل مجموع هزينه يك خانواده از دهک دهم (ثروتمند) معادل 104 ميليون و 292 هزار تومان بوده است. اين موضوع اختلاف 97 ميليون و 154 هزار توماني را در هزينه پايين‌ترين طبقه و بالاترين طبقه طي يك سال نشان مي‌دهد که رقم بسيار زيادي است (خبرآنلاين، 1398). نيازهاي معطوف به بازتوليد اوليه که بنا به قانون اساسي بنا بوده است به شيوه همگاني و رايگان در اختيار عموم قرار گيرد در چه وضعي است؟ دانشگاه پس از گذشت سالها به غايت کالايي و پولي شده است، امروزه تحصيل بدون دغدغه و رايگان براي دانشجويان به رويايي خام بدل شده، دانشگاه (آنهم دولتي نه آزاد و...) به بنگاه تحصيل پول و به جيب زدن رانت براي فرصت‌طلبان و کارگاههاي کارآفريني و استارت‌آپ و امثالهم بدل شده است، واقعيتي که ما را به اين نتيجه ميرساند که دولتها

برخلاف ژستهاي کما بيش عدالت‌طلبانه‌شان، از زير مسووليتهاي معطوف به خدمات و رفاه اجتماعي شانه خالي مي‌کنند و با چوب حراج زدن به اموال و منافع عمومي، افراد را به حال خود وامی‌گذارد تا در داروينيسم موجود، با خود «گليم خودشان را از آب بيرون بکشند»؛ سياسي که اسم رمز آن برون سپاري است تنها به فربه شدن بخش خصوصي/خصولتي و نزار و ضعيف شدن هر چه بيشرتر طبقات فرودست انجاميده است.

نظام سياست‌گذاري دغدغه چنداني نيز بابت کيفيت نظام آموزشي ندارد، چراکه بديهي است افزايش کيفيت تعليم و تعلم وابسته به دخالت موثر

اقتصادی و غیرایدئولوژیک دولت در حوزه آموزش است. همچنین این واقعیت که تنها دو درصد از رتبه‌های برتر کنکور از دانش‌آموزان مدارس دولتی هستند و انبوه مدارس غیرانتفاعی با شهریه‌های کلان موفقیت در کنکور را به مساله‌ای طبقاتی مبدل کرده‌اند نیز گویای شکست در سیاست‌های بازتوزیعی موثر و به محاق رفتن ایده عدالت در این حوزه است.

در باب هزینه‌های بهداشت و درمان نیز جای گفتن ندارد که اقشار پایین سهم بسیار ناچیز و ناعادلانه‌ای از بهره‌مندی خدمات بهداشتی و درمانی با کیفیت دارند. همچنین خود متولیان بهداشت و درمان (حریرچی، 1398) مبحثی را تحت عنوان «هزینه‌های فقرزای سلامت» طرح کرده‌اند که مبتنی بر آن سالانه حدود دو و نیم تا سه میلیون ایرانی به خاطر بیماری و آسیب‌های جسمی مختلف باید مبلغ قابل توجهی از درآمد خود را صرف هزینه‌های درمان کنند و خانوار در معرض سقوط به زیر خط فقر می‌شود. از سوی دیگر به دلیل تورم افسارگسیخته سهم مواد پروتئینی و لبنی از سفره خانوار به طرز قابل ملاحظه‌ای کاهش یافته که به تبع آن امنیت غذایی کاهش و هزینه‌های درمانی و بیمارستانی افزایش پیدا کرده است. همچنین افزایش بیمارستان‌های لوکس که خدمات پزشکی و درمانی را با کیفیت بسیار بالاتری نسبت به بیمارستان‌های دولتی ارائه می‌دهند و باز بنا به آمار دولتی تنها بیست درصد مردم توانایی مالی لازم برای مراجعه به چنین مراکزی را دارند دلیلی مبرهن بر فقدان سیاست‌های عدالت محورانه بازتوزیعی در این حوزه است.

دغدغه سرپناه نیز که از بنیادی‌ترین نیازهای انسانی است، به رویایی لوکس مبدل شده است، امروزه مسکن نه کالای مصرفی بلکه‌ای کالایی در حوزه مبادله توامانِ دلان و دولت است. امکان‌پذیر شدن حاشیه‌نشین‌های شهری و سکونتگاه‌های غیررسمی در کنار بورلی هیلزهای ثروتمند نشین، مدارس غیرانتفاعی گرانقیمت در کنار مدارس کپری بلوچستان نشانگر فقدان یا شکست سیاست‌های بازتوزیعی است. اما «بازشناسی» وضعیت حتی ناگوارتری دارد. دایره شمولیت و دربرگیری گفتمان حاکم در جهت ادغام گروه‌های اتنیکی، حزبی، صنفی و سندیکایی درون ساختار منتظم حقوقی و سیاسی آن‌قدرها فراخ نیست که از واگرایی جلوگیری کند، فرد ساختارها را از خود منتزع می‌بیند و الزامات بیرونی و قوانین نیز به شیوه‌ای فرادستانه و غیرتاریخی و در غیاب میانجی‌های مدنی مستقل بر افراد اعمال می‌شوند. قاب بازنمایی هویت حاکم کثرت و تنوع در اجتماع را یک‌دست گرفته و هویت‌های غیر در فقدان سیاستِ بازشناسی دربرگیرنده دچار طرد و انکار می‌شوند. عدم بازشناسی فراگیر طیف متنوعی از هویت‌های

سیاسی، اتنیکی و مذهبی و جنسیتی را دربرمی‌گیرد. بازشناسی جامع و دموکراتیک می‌باید تضادهای بین هویت رسمی (دلالت‌های خاص از انسان‌معیاری که منطبق بر خصایص مذهبی و زبانی آن هویت ملی شکل می‌گیرد) و هویت‌هایی که در مقایسه با این هویت رسمی، هویت غیر شناخته می‌شوند برداشته شود. در این حالت همگرایی و ادغام هویت‌های متنوع به شیوه سیاسی و حقوقی محقق و کثرت در وحدت، نه به شیوه فرهنگ‌گرایانه، بلکه با پشتوانه‌های اساسی و تضمین‌های عملی به منصف ظهور می‌رسد. پژوهش‌های متنوعی صورت پذیرفته است که در آنها عدم بازشناسی دربرگیرنده کثرت‌ها، به عنوان عامل ازهم‌گسیختگی و افتراق اجتماعی گوشزد شده است.

4) در چنین وضعیتی جدال‌ها بر سر یافتن فرم مقتضی و مناقشه بر سر امید/ناامیدی اجتماعی شعله‌ور می‌شود. اگر افراد افق پیش رو و آینده در راه را با توجه به شرحی که در باب بازشناسی و بازتوزیع رفت، تیره و تار ببیند تقلاهای خود را برای گشودن فضا و افق روشنی بخش برای تحقق به رسمیت‌شناسی هویت‌های متنوع اجتماعی و کسب حداقل‌ها برای بازتولید مادی شروع می‌کنند. غلیان اجتماعی موجود را باید همچون تقلاهای ناگزیر گروه‌های مختلف اجتماعی برای یافتن جامه‌ای مناسب قامت هم‌اکنون بالغ و روبه رشد خود و رهایی از جامه‌های تنگ آزاردهنده پیشین در نظر گرفت. صداهایی که امر نو و روزنه‌های امید به آینده را طلب می‌کنند، حکمرانی خردمندانه لاجرم یا باید بازشناسی و بازتوزیع شایسته را به فوریت در پیش بگیرد وگرنه با استمرار رویه فعلی و تقسیم جامعه به اردوگاه‌های متخاصم دوست و دشمن، خیابان به تنها مکان فیصله‌بخشی به تناقضات مبدل می‌شود.

دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی

دانشگاه خوارزمی

منبع: روزنامه اعتماد 10 آبان 1401 خورشیدی